

جهانی شدن سرمایه



امپریالیسم

Erik Andersson
Anders Carlsson

جهانی شدن سرمایه امپریالیسم

تدریس پایه ای کمونیسم ۳

سخنی با خوانندگان

خواننده عزیز، این جزوه را علیرغم اینکه با تمام اطلاعات داده شده در آن موافقم نیستم ترجمه و خدمت شما تقدیم میکنم. قبل از هر چیز باید متذکر شوم که توضیحات داده شده در بخشهایی از این جزوه صحیح ولی ناکافیست (مطالبی که در مورد آنها در جای خود توضیح خواهم داد) ولی در مجموع بسیار جالب و حاوی اطلاعاتیست که میتواند به دانش شما خواننده عزیز افزوده و ماهیت امپریالیسم را هر چه بیشتر روشن نماید و از ترفندهایی که برای استعمار تودها استفاده میکند پرده بردارد. این ترجمه از چهار بخش تشکیل شده است، که من سعی خواهم کرد که آنها را به صورت هفتگی، بخش به بخش و در آخر به صورتی یکجا به سایتهای مختلف ارسال نمایم. مطمئناً در جایی اشتباه و یا در انتخاب واژها سهل انگاری نموده ام، به همین دلیل از شما خواننده عزیز درخواست میکنم که با کمک خود در هر چه غنیر ساختن این ترجمه مرا یاری رسانید. اشتباهات را جهت تصحیح آنها با ذکر اینکه در زیر کدام تیترا قرار گرفته اند به آدرس زیر ارسال نمایید.

با تشکر

پیام پرتوی

payam.partovi@yahoo.com

ما در دنیای غیر عادلانه ای زندگی میکنیم، دنیایی که زندگی در آن برای میلیاردها انسان تحمل ناپذیر و طاقت فرسا شده است، دنیایی که انسانها از گرسنگی میمیرند، اگر چه غذا به اندازه کافی و وسایل تولید که بتوان بوسیله آنها شکم همه را سیر کرد وجود دارد. دنیایی که کودکان از بیماریهای قابل درمان میمیرند، اگر چه داروی درمان آنها وجود دارد. دنیایی که ۱،۷ میلیارد انسان سقفی بر سر نداشته و ۲ میلیارد دسترسی به آب آشامیدنی ندارند.

علت چیست و مشکل در کجاست. چرا میلیونها میلیون انسان فقیرتر میشوند در حالیکه وسایل کامیابی در جهان هر چه بهتر و بهتر میشود؟ چرا مایحتاج زندگی انسانها و در واقع زندگی آنها از آنها دریغ میشود، زمانیکه استعداد انسانها در تولید در حدیست که بدون هیچ کم و کاستی میتواند برای دادن یک زندگی خوب برای همه کافی باشد، همه بدون استثناء و از همه جهت؟

در این جزوه حزب کمونیست قصد پاسخ به این مسائل و دیگر سوالات مهم دیگر را دارد. ما در مورد جهانی شدن، امپریالیسم و وحشیگری آمریکا که بوسیله آن جهان را ترور میکند مینویسیم.

ناشر : حزب کمونیست سوئد

Kommunistiska Partiet
KPML (r)
Box 31 187, 400 32 Göteborg.
E-post: kpml@kpmlr.o.se
Tel 031 – 12 26 31/24 51 72
Fax 031 – 244464
www.kpmlr.o.se

پیشگفتار

در سال ۱۹۷۰ اتحادیه جوانان کمونیستی حاضر آنزمان (ml) SKU جزوه "سرمایه دار داستان تو بزودی پایان میابد، از خوردن آناناس و گوشت پرندگان لذت ببر،" را منتشر کرد، نوشته ای که با توجه وضعیت جهان در آنزمان، نظرات کمونیستها را نسبت به امپریالیسم وتاریخش خلاصه کرد. اکنون سال ۲۰۰۲ است. امپریالیسم باقیست، اما وضعیت جهان بخصوص به دلیل فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و آن به اصطلاح سقوط تمامی کشورهای سوسیالیستی به صورتی جدی تغییر کرده است، امری که از جهاتی مهم "آناناس" را منسوخ میکند. در اینجا نوشته ای کاملاً جدید را در مورد امپریالیسم جهت دادن آموزش پایه ای کمونیستی تقدیم حضور شما خواننده محترم میکنیم. مواضع اساسی ما تغییر نکرده است، اما این نوشته جدید اساس کار خود را بر واقعیات جاری امروزی قرار داده و تنوری خود را در مورد امپریالیسم بر مباحث امروزی درباره جهانی شدن، بدون مرز شدن بازار لیبرالیستی و نظم جدید جهانی بنا نهاده است.

این جزوه به عنوان بخشی از آموزش بنیانی کمونیستی نوشته شده است، اما باید بتوان از آن در رابطه ای هر چه وسیعتر، به عنوان مثال معرفی بینش کمونیستها در مورد وضعیت جهان امروزی استفاده کرده و در بسیاری از مباحث که این وضعیت برمیآنگیزد به عنوان یک نظر، از آن بهره برداری نمود.

با این تلاش دو جانبه این جزوه به خوانندگان خود، با این امید که بتواند به دانش آنها در مورد علل بی عدالتیها و فقر در جهان امروزی یاری نماید روی میآورد و قبل از هر چیز آنها را جهت مبارزه برای تغییری اساسی آن ترغیب نماید. چرا که این کافی نیست که فقط جهان را توضیح دهیم، بلکه باید آن را تغییر هم بدهیم.

**"جهانی شدن سرمایه فقط
بهانه ایست برای آمریکا
جهت تسلط بر جهان"**

هنری کیسینجر (Henry Kissinger)
وزیر امور خارجه سابق آمریکا

بخش یکم

یک دنیای نابرابر

ما در دنیای غیر عادلانه ای زندگی میکنیم، دنیایی که زندگی در آن برای میلیاردها انسان تحمل ناپذیر و طاقت فرسا شده است. دنیایی که انسانها از گرسنگی میمیرند، اگر چه غذا به اندازه کافی و وسایل تولید که بتوان بوسیله آنها شکم همه را سیر کرد وجود دارد. دنیایی که کودکان از بیماریهای قابل درمان میمیرند، اگر چه داروی درمان آنها وجود دارد. دنیایی که ۱،۷ میلیارد انسان سقفی بر سر نداشته و ۲ میلیارد دسترسی به آب آشامیدنی ندارند.

سرمایه داران در مورد جامعه ای مدرن، در مورد اینترنت و وسایل ارتباطاتی پیشرفته به عنوان یک خیزش در تاریخ انسانیت صحبت میکنند. اما بر اساس گزارش سازمان ملل متحد، ۵۱ درصد از مردم که امروز بر روی زمین زندگی میکنند هرگز تلفنی ندیده و یا حتی با آن صحبت نکرده اند و فقط ۷ درصد آنها به اینترنت دسترسی دارند. بیش از ۵۰ درصد از مردم جهان سواد خواندن و نوشتن ندارند، آنها حتی اگر به اینترنت هم دسترسی داشتند نمیتوانستند استفاده ای از این تکنیک اطلاعاتی جدید ببرند.

ما در جهانی که هر روز غیر عادلانه تر میشود زندگی میکنیم. در سال ۱۹۷۰، ۲،۳٪ از درآمد جمع شده جهان نصیب ۲۰٪ از مردم جهان که در کشورهای فقیر زندگی میکنند شد. بیش از ۲۰ سال بعد سهم آنها تا ۱،۴٪ کاهش یافت. همه اینها بر اساس گزارش برنامه توسعه سازمان ملل متحد UNDP.

البته یک سکه دو رو دارد. روی دیگر سکه این را نشان میدهد که طی همان زمان ۲۰٪ از کسانی که در ثروتمندترین کشورهای جهان زندگی میکنند سهم خود را از درآمد جهانی از ۷۳،۶ به ۸۲،۷٪ افزایش دادند. فاصله میان فقیرترین و ثروتمندترین کشورها در جهان از ۳۲ به ۶۰ برابر افزایش یافته.

با اینحال این ارقام بیانگر تمامی حقایق نیستند. آمار ارگان توسعه سازمان ملل متحد UNDP تنها درآمد سرمایه را به صورت انفرادی اندازه گیری میکند (بعبارت دیگر درآمد میانگین تک تک افراد) و به تفاوت درآمدها میان مردمی که در یک کشور واحد زندگی میکنند توجهی ندارد. به این دلیل که در این آمار فقرا و بی خانمانها در آمریکا و اتحادیه اروپا ثروتمند به حساب آمده اند و آن پنج میلیارد که به نظر میاید در فیلیپین وجود دارند فقیر. با اینحال ارگان توسعه سازمان ملل متحد UNDP همچنان کوشش میکند که این تقسیم جهانی را با احتساب درآمد انفرادی افراد تخمین بزند. باین ترتیب آن ۲۰٪ از ثروتمندترین مردم جهان درآمدی دارند که ۱۵۰ برابر آن ۲۰٪ فقراست.

ما در جهانی زندگی میکنیم که در جهتی غلط رشد میکند، جهانی که در کلامی مطلق فقیران را هر چه فقیرتر میکند. طبق گزارش برنامه توسعه سازمان ملل متحد UNDP امروز سطح زندگی ۱،۶ میلیارد از مردم در بیش از ۱۰۰ کشور در جهان سوم پایینتر از سطح زندگی آنها در سال ۱۹۸۰ است. تمام قاره ها فقیرتر شده اند. بر اساس یک مطالعه جدید از جانب مرکز تحقیقات اقتصادی و سیاسی

Center for Economic and Policy Reserch در آمریکا بین سالهای ۱۹۶۰ - ۱۹۸۰ تولیدات داخلی (BNP) هر نفر در صحرای جنوبی در آفریقا به مقدار ۳۶٪ افزایش یافت، در حالیکه بین سالهای ۱۹۸۰ - ۲۰۰۰ به مقدار ۱۵٪ کاهش یافت.

بر اساس ارگان توسعه سازمان ملل متحد UNDP برای اینکه بتوان "مزایای اجتماعی پایه ای" را به مردم فقیر جهان داد، باید سالانه حدود ۸۰ میلیارد دلار خرج کرد. این میتواند یک رقم بزرگ به نظر بیاید، اما میدانید که آمریکا روزانه یک میلیارد دلار صرف مسلح کردن ارتش خود میکند. به جنگ افروزی و ترور دولتی آمریکا به مدت ۸۰ روز پایان بدهید و آنوقت متوجه میشوید که این پولها میتواند به مردم فقیر جهان زندگی با ارزشی را اهدا کند.

جهان اینچنین است زمانیکه قرن جدیدی آغاز شده است، چهره واقعی واژه به اصطلاح جهانی شدن این چنین دیده میشود زمانیکه آنرا از جملات و لغات زیبا پالایش میدهیم. جهانی که زندگی را برای میلیاردها انسان غیر قابل تحمل کرده است.

علت چیست و مشکل در کجاست. چرا میلیونها میلیون انسان فقیرتر میشوند در حالیکه وسایل کامیابی در جهان هر چه بهتر و بهتر میشود؟ چرا مایحتاج زندگی انسانها و در واقع زندگی آنها از آنها دریغ میشود،

زمانیکه استعداد انسانها در تولید در حدیست که بدون هیچ کم و کاستی میتواند برای دادن یک زندگی خوب برای همه کافی باشد، همه بدون استثناء و از همه جهت؟
علت بوجود آمدن این وضعیت به آن شرایط سیاسی و اقتصادی مربوط میشود که سرمایه داری به جهان تحمیل میکند، به سرمایه جهانی شده و مونوپول شده مربوط میشود که خود را در دهه های قرن ۱۸۰۰ سازماندهی کرد، و نئین آنرا امپریالیسم نامگذاری کرد، زمانیکه در ۱۹۱۶ ماهیت واقعی آنرا در کتاب خود "امپریالیسم بمنابۀ بالاترین مرحله سرمایه داری" مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

جهانی شدن سرمایه

افزایش سرمایه و هر چه ثروتمندتر کردن اردوگاه سرمایه نیروی محرک سرمایه داریست. سرمایه دار برای رسیدن به این هدف از انجام هیچ کاری ابا نمیکند. نیروی کار و منابع طبیعی به صورت بیرحمانه ای و بدون توجه به نتایجش در آینده، مورد سوء استفاده قرار میگیرند. دلبستگیهایی که منافع اجتماعی را در نظر دارد، که برای انسانها و محیط زیست مفید است، به خاطر بدست آوردن سود بیشتر در درجه دوم اهمیت قرار میگیرند. این تلاش سرمایه دار به صورتی اتوماتیک تمایل به مرکزیت و تمرکز را در او به وجود میآورد. در بازار سرمایه داری شرکتهای کوچک یا ورشکست میشوند و یا توسط رقبای بزرگتر خریداری میشوند. آنها بزرگتر و بزرگتر میشوند، و در نهایت تمایل پیدا میکنند که قانون رقابت را نقض کنند. در نتیجه شرکتهای انحصاری تشکیل میشود، شرایطی که در آن یک و یا چند شرکت بسیار بزرگ کنترل یک بازار را در دست میگیرند و یا آنرا میان خود تقسیم میکنند. با همه رجز خوانیها در مورد رقابت آزاد، تهیه یک شرکت انحصاری یکی از مساعی سرمایه دار است چرا که این امر نیروی محرکه بازار بوده و به سرمایه این امکان را میدهد که سود او را خارج از محدودیتهای رقابت آزاد افزایش دهد. شرکت انحصاری به صورتی اتوماتیک تمایلی در سرمایه داری بوجود میآورد، امری که مارکس به آن اشاره کرد. اینک به صورتی پیوسته بزرگ بزرگتر میشود به نوبه خود بدین معناست که سرمایه اجازه نمیدهد که تکاملش توسط موانع ملی و محلی محدود بشود. آن تولید محلی برای یک بازار محلی که در دهه های ۱۸۰۰ یکی از آرزوهای آدام اسمیت و آزادیخواهان قدیمی آنزمان بود از همان ابتدا یک پندار واهی بود. آن سرمایه که به صورتی پیوسته به دنبال بزرگتر شدن است، دامنه گسترش خود را از طریق انجام معاملات جهانی، و به خصوص از طریق گسترده نمودن خود در سراسر جهان از طریق شرکتهای مونوپولی در هر گوشه ای از جهان جهت استثمار طبقه کارگر و منابع طبیعی آنها هر چه وسیعتر نمود. سرمایه همچنین آن بازار سرمایه داری که امکان بزرگتر شدن را به آن میداد گسترش داد و به این وسیله تمام جهان را به زیر سلطه خود کشید.

در دنیای امروز جهانی شدن سرمایه به عنوان پدیده نونینی معرفی میشود، به عنوان یک پدیده که در پایان ۱۹۰۰ ظاهر شد و ما باید خود را با آن هماهنگ نماییم، مانند یک سرنوشت. در حقیقت سرمایه حدود ۱۰۰ سال پیش جهانی شد، در پایان دهه ۱۸۰۰، آنزمان که بازار جهانی سرمایه فرصت را مناسب دید و آنوقت که بین المللی نمودن اقتصاد سرمایه داری همانند امروز از اهمیت بسیاری برخوردار بود.

وقتی کمپانیها جهان را اداره میکنند

در سال ۱۹۹۵ بر اساس یک همه پرسی از جانب انستیتوی مطالعات سیاسی (IPS) که کشورهای جهان را از لحاظ توان اقتصادیشان رده بندی میکرد صورت گرفت، سوند به مقام بیست و پنجم رسید. سایه به سایه، در مقام بیست و دوم بزرگترین شرکت آنزمان جهان، شرکت ژاپنی میتسو بیسی (Mitsubishi)، به ارزش ۱۳۸۳ میلیارد کرون قرار داشت.

انستیتوی مطالعات سیاسی (IPS)، ۱۰۰ اقتصاد بزرگ جهان را در فهرست خود رده بندی کرده بود. البته آمریکا بزرگترین و بدنبال آن ژاپن و آلمان قرار دارند. اما در رده بالا بودن چندان اهمیتی ندارد، بلکه مجموعه همه پرسی جالب بود.

۱- ۱۰۰ اقتصاد بزرگ جهان را ۵۱ شرکت و تنها ۴۹ کشور تشکیل میدهند. کشورها بر اساس تولید داخلی ناخالص آنها رده بندی میشوند و شرکتهای به دنبال ارزش فروش آنها به میلیارد دلار آمریکایی.

۲- فروش سالانه دهمین شرکت بزرگ جهان، ایکسون (Exxon) آمریکایی، بیش از ۱۶۲ کشور از ۱۹۱ کشور جهان بجز فنلاند، لهستان و یونان است.

۳- بزرگترین شرکت جهان، میتسو بیشی (Mitsubishi)، اقتصادی قویتر از چهارمین کشور پرجمعیت جهان، اندونزی دارد.

پدیدار شدن شرکتهای بزرگ جهان خبر جدیدی نیست. لنین در کتاب خود "امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری"، که ما در آینده بارها به آن رجوع خواهیم کرد، "به تقسیم دنیا میان شرکتهای انحصاری چند ملیتی" به عنوان یک نشان ویژه امپریالیسم اشاره نمود. و اینکه رشد شرکتهای بین المللی جهان از بسیاری از کشورها فراتر رفت نیز داستانی قدیمیست. در سال ۱۹۷۳ ریچارد بارنت (Richard Barnet) و رونالد مولر (Ronald Muler)، در کتاب خود: قدرت شرکتهای سهامی (The power of Multinational Corporation) ابراز کردند که، جنرال موتورز (General Motors)، از سوئیس، پاکستان و آفریقای جنوبی بزرگتر است. Royal Dutch Shell بزرگتر از ایران، ونزولا و ترکیه، و Goodyear بزرگتر از عربستان سعودیست.

با اینحال اتفاقات بسیاری رخ داده است. شرکتهای چند ملیتی نیرومندتر از هر زمان دیگری هستند. ۱۹۹۵ ۲۰۰ شرکت چند ملیتی نمایندگی ۲۸،۳٪ از BNP جهان را میکردند. ۱۹۹۲ رقم مشابه ۲۴،۲٪ بود. ۵۰۰ کمپانی بزرگ ۷۰٪ معاملات جهان را کنترل میکنند. حدود ۴۰٪ از همه معاملات ثبت شده در اصل معامله تجاری نیستند، بلکه به صورتی کاملا دقیق کنترل شده، میان همان کمپانی رد و بدل شده است. اما این جریان ماهیتی طنز آمیز را نیز با خود به همراه دارد. تا قبل از دهه های ۱۹۹۰ هرگز و به این اندازه درباره اقتصاد بازاری و برکتهای آزادی رقابت آزاد صحبت نشده بود. اما همزمان سرمایه داری هرگز خود را به این اندازه از گرفتاریهایی حاصله از رقابت آزاد، آزاد ندیده است. در حال حاضر در اختیار داشتن حق انحصار، تمرکز قدرت و سرمایه برای تعداد هر چه کمتری از شرکتهای چند ملیتیست که مورد نظر است. آنها گذشته از اینکه رقابت آزاد چه میگوید بازار را بین خود تقسیم کرده و میان خود ۴۰٪ از معاملات جهانی را کنترل میکنند.

آن تبلیغات همه جانبه در مورد "نظم بازار" کشورهای فقیر را فقیرتر و ثروتمند را ثروتمندتر نگه داشته است.

بله، امروزه کمپانیهای چند ملیتی تا این اندازه قدرت خود را گسترش داده و شرایط سیاسی خود را در جایی که میخواهند به پیش ببرند دیکته میکنند. آنها نه تنها رقابت آزاد، بلکه دموکراسی آزادیخواهانه، آن دموکراسی آزادیخواهانه ای که حواریون آنها عادت دارند در ضیافتهای مهم خود از آن به عنوان هسته اقتصاد بازاری صحبت کنند را نیز نقص میکنند.

در مجموع شرکتهای چند ملیتی بر عکس ایده آلهای خودشان عمل میکنند و به این شکل جهان را به بزرگترین دریافت کننده کمکهای مالی تبدیل کرده اند. کمپانیها بر روی تخفیفهای دولتی، برنامه های آموزشی و کاستن مالیات دست گذاشته و درخواست رهایی از مسنولیتهای اجتماعی را میکنند. مخارج عمومی، ولی سود حاصله خصوصی میشود.

کمپانیهای چند ملیتی این توهم را بوجود میاورند که کشور را اداره میکنند و از هر لحاظ همه گیر و تصمیم گیرنده اند. شرکت سوندی اریکسون (Ericsson)، توجه ای به ایجاد کار در سوند ندارد، بلکه با رضایت کامل کارخانه خود را در نورشوپینگ (Norrköping) بسته و آنرا به جایی منتقل میکند که سود بیشتری عایدش میشود. کارخانه اتومبیل سازی آودی (Audi)، تولیدات خود را به مجارستان انتقال میدهد چرا که در آنجا کارگران دستمزد کمتری دریافت میکنند و کارخانجات بدون درگیر شدن با موانعی از قبیل اتحادیه ها و قوانین دست و پا گیر قانونی ۲۴ ساعت در روز تولید میکنند. و جنرال الکتریک (General Electric) آمریکایی تولیدات خود را به "مرزهای جنوبی"، به مکزیک منتقل میکند، محلی که به لردهای کارخانه دار قول بر داشتن موانعی از قبیل اتحادیه های کارگری داده شده است و نیروی کار تنها یک دهم یک کارگر آمریکایی خرج بر میدارد.

این روند جهانی شدن نام گرفته است اما در واقع مرکزیت سرمایه و قدرت در یک بعد کوچک در کمپ سرمایه و در یک گروه کوچک از کشورهای امپریالیستی قرار دارد. ۱۸۶ از ۲۰۰ شرکت جهان تنها به ۷ کشور جهان تعلق دارند: ژاپن، آمریکا، آلمان، فرانسه، انگلستان، هلند، و سوئیس. به استثنای کره جنوبی و برزیل بقیه کشورها جهان سوم جایی در فهرست ۲۰۰ عددی ندارند.

نمونه های بسیاری از شرکتهای چند ملیتی وجود دارند که منافع خود را در صدر منافع مردم و کشور قرار میدهند. زمانی که رونالد ریگان در سال ۱۹۸۶ فرمان محاصره اقتصادی لیبی را صادر کرد، شرکت مهندسی براون و روت (Brown & Root) قرارداد کار خود را با ترلیپولی (Tripoli) فقط برای اینکه از اجرای این تصمیم سرباز زند به نمایندگی انگلیسی خود منتقل نمود. و هوندا (Honda) مسنله

محدودیت‌های وارداتی کشورهای تایوان، کره جنوبی و اسرائیل را در مورد اتومبیل‌های ژاپنی با انتقال کارخانه خود به اوهایو (Ohio) حل کرد. کسب سود در درجه اول اهمیت قرار دارد. در حقیقت شرکت‌های بدون هویت وجود ندارند. با در نظر گرفتن استثنائاتی میتوان گفت که شرکت‌های چند ملیتی از نظر داخلی وضعیت استواری دارند. آنها بصورتی میانگین دو سوم از فروش را اداره میکنند و به همان نسبت مالک داراییها و امکانات کشورشان هستند. میان نصف و سه چهارم از روسا که بزرگترین شرکتها را در کشورهای صنعتی رهبری میکنند خارجی نیستند. بطور کلی در میان روسای این شرکتها اعضای غریبه وجود ندارند. جا به جا کردن رهبریت مرکزی به کشورهای دیگر از استثنائات به حساب میاید.

شرکت‌های چند ملیتی بصورت مخروطی ساخته شدن اند، با فروشندگان کوچک در سطوح پایینی کارخانه که تا کناره شهرهای بزرگ کشورهای جهان سوم ادامه پیدا میکند. مخرج این مخروط وسعتی جهانی دارد، اما قله اش در کشور خودی جایی که مالکان، امتیاز کمپانی و علامت مشخصه کالا، بخشهای مربوط به بازار یابی، اداره مالی و عناصر تولیدی سوق الجیشی قرار دارند. در آنجا بزرگترین قسمت سرمایه که در دنیای تولید بدست آمده نیز تمرکز یافته است.

این شکنجه گران خصوصی بدون کمک از جانب دولتهایشان آواره اند. آن سیاست آزادیخواهی مدرنی که آنها حمایت میکنند ضد دولتی نیست. تلاش آنها بر این است که دولت را از محتوای دموکراتیکش پالایش داده و آنرا مجبور نمایند که از قبول مسنولیت‌های اجتماعی سر باز زده و در نهایت آن را به وسیله ای در جهت کسب منافع سرمایه چند ملیتی تبدیل نمایند. حقوق و مصالح اجتماعی باید نادیده گرفته شوند و منابع دولتی به حراج گذاشته شود. مالیات و دیگر داراییها باید صرف تعمیر جاده ها، دادن پشتیبانی به شرکتها، برنامه های آموزشی تناسب داده شده و دیگر هزینه ها که تقریبا تمام منافع سرمایه را تامین مینماید بشود. و البته اگر کسب منافع بیشتر ایجاب نماید با کمک نیروهای نظامیش با جبر، جهانی نمودن استثمار کمپانیها را تامین نمایند.

شرکت‌های بزرگ آمریکایی، ژاپنی و اتحادیه اروپا تقاضای این را دارند که بدون هیچ مانعی از نیروی کار، منابع طبیعی و بازار کشورهای دیگر سود جویند. همزمان آنها تکنیک انحصارات خود را با احترام پاسداری کرده به سیاستها و برنامه های اقتصادی و فرهنگی خودشان حق تقدم میدهند. و این "معاملات آزاد" نامیده میشود.

به خاطر این ارزشها امپریالیسم آماده است که تمام موانع را از پیش رویش بردارد. شرکت‌های چند ملیتی با استفاده از قدرت دولتی، با استفاده از وحشیگری سازمان داده شد (مانند شیلی، عراق، یوگسلاوی و افغانستان)، با تحریم اقتصادی (بر علیه کوبا، ایران و لیبی)، با به قتل رساندن رهبران اتحادیه ها (مانند کلمبیا) و با استثمار کارگران به بیرحمته ترین شیوه ها، در هر جایی که امکان داشته باشد خود را تغذیه مینماید.

سرمایه داری مالی

دیوید سی کورتن (David C Karton) در کتاب "وقتی کمپانیها جهان را اداره میکنند"، شرکت‌های چند ملیتی به شدت مورد انتقاد قرار میدهد. او یک مارکسیست نیست و حتی از سیاستهای نیروهای چپ نیز حمایت نمیکند، اما تحلیلهای او از نتایجاتی که جهانی شدن سرمایه برای انسانیت در برداشته قابل توجه است:

"آن مراکز مالی که در گذشته به نظر میامد برای سرمایه گذاریهای تولیدی سرمایه ایجاد میکردند، به محلی برای حقه بازی، ماشین ایجاد ثروت و به مراکزی سازمان داده شده برای احتکار مالی تبدیل شده اند که در سطحی جهانی خود را وقف بالا کشیدن مالیات‌ها و نفعات اقتصادی تولیدی میکنند. این سیستم ماهیتا ناستوار بوده و کنترل آن هر چه بیشتر غیر عملیتر شده است: این روش ویرانیهای اجتماعی، طبیعی و اقتصادی را ایجاد کرده و زندگی و آسایش انسانها را در معرض خطر قرار میدهد".

دیوید سی کورتن (David C Karton) به آن بخش از اقتصاد سرمایه داری اشاره میکند که که قبلا لنین اشاره کرده و آنرا نشانه ای از سرمایه داری در مرحله امپریالیسم اعلام نمود، به عبارت دیگر ظهور نوع خاصی از سرمایه مالی که افرادی از میان پارازیتها و به زبانی ساده افرادی بی مصرف که در تولید نقشی ندارند را مورد نظر دارد که میخواهند با دریافت بهره، تقسیم سهام، سودهای باد آورده و سریع و دیگر سرمایه گذاریهای ذهنی امرار معاش نمایند. همانطور که لنین متذکر شد از میان رباخوارانی که میخواهند با بدست آوردن حداکثر سود در کوتاه ترین مدت زمان ممکن زندگی کنند.

در دوران نئین ظهور این نوع از سرمایه‌گذاریهای مالی پدیده‌ای تقریباً جدید بود. امروزه سرمایه‌گذاریهای ذهنی نه تنها یک پدیده قدیمی نیست، بلکه بیش از هر زمان دیگری همه‌گیرتر و برجسته‌تر شده و نشان خاصیت برای نابودی طبقه کارگر در اقتصاد سرمایه‌داری.

در سال ۲۰۰۰ یکی از دلایل بورس در حالی که به نظر می‌آمد که از خوشحالی در پوست خود نمی‌کنجد در روزنامه صنعت امروزی (Dagens Industri) نوشت: "در گذشته این پیشرفت اقتصادی بود که بورس را اداره میکرد. امروزه این پیشرفت بورس است که بر اقتصاد فرمان میراند".

خوشحالی این دلایل بورس به عنوان نماینده‌ای با دستمزد بالا برای محتکران و رباخواران قابل درک است، اما با نگاهی کارگری و برای هر چه بهتر توضیح دادن مسئله به شیوه‌ای دیگر، جا بجا سازی تولید با احتکار، عبارتست که نشان میدهد که سرمایه‌داری ضد اجتماعیت، و اینکه مانعیت بر سر راه پیشرفت انسانیت.

چند مثال:

۱- در سال ۱۹۹۲ شرکت آمریکایی تولیدکننده دوربین ایستمن کداک (Estman Kodak)، ۱،۱۴ میلیارد دلار سود برد، با اینحال رئیس کمیسیون، کی آر وایت مور (Kay R Whitmore) اخراج شد. او تنها ۳۰۰۰ کارگر را اخراج کرده بود، در حالیکه صاحبان سهام اخراج ۲۰۰۰۰ نفر را تقاضا کرده بودند. در نتیجه او اخراج شد و بلافاصله سهام شرکت بشدت بالا رفت، و از این طریق این امکان پذیر شد که ۱۷۰۰۰ نفر دیگر را از کار بیکار کنند.

۲- در بهار ۱۹۹۹ اریکسون (Ericsson) ۱۸،۲ میلیارد کرون سود برد، بالاترین سودی که تا آزمون از جانب یک شرکت سوئدی ثبت شده در بازار سهام، اعلام شد. اما اریکسون (Ericsson) اعلام کرد که ۱۱۰۰۰ نفر باید اخراج بشوند، امری که باعث خوشحالی سهام‌داران شد. اینکه ۱۱۰۰۰ نفر بیکار میشوند، با استقبال سهام‌داران و رباخواران روبرو شد!

۳- وقتی الکترو لوکس اعلام کرد که ۱۲۰۰۰ از کارگزارانش باید اخراج شوند قیمت سهامش در عرض یک هفته ۱۵٪ افزایش یافت.

۴- "رقص خوشحالی در بازار سهام پس از کاهش دادن"، این بود تیتر روزنامه اکسپرسن (Expressen) وقتی که ولوو (Volvo) در سال ۱۹۹۸، هشدار داد که قصد دارد ۵۳۰۰ نفر را از کار بیکار کند. وقتی بازار سهام بر اقتصاد حکومت میکند، این بدست آوردن سود سریع و قیمت بالای سهام است که تعیین کننده است. این فرق چندانی نمیکند که این اخراج‌کردنها چه تأثیری بر روی تولید دارد. این مسئله اهمیت دارد که مخارج کاهش پیدا کند، امری که باعث افزایش سود و بالا رفتن قیمت سهام در مدتی کوتاه میشود. برای سرمایه‌گذاران مالی که بازار سهام را اداره میکنند مسئله بدست آوردن سود در کوتاه مدت اهمیت بسیاری دارد، در واقع درباره سرمایه‌گذاری سه ماهه صحبت میشود. شرایطی که اگر گزارش سه ماهه خیر از سود کافی ندهد سرمایه‌گذاران کمپانی را رها میکنند.

بنابراین وظیفه اولیه رهبران بازار سهام این نیست که تولیدات بهتر و جدیدتری را فراهم کنند، که تولید را به شکلی سازماندهی کنند که در دراز مدت منابع طبقه کارگر را حمایت کرده و این ذهنیت را در مغز خود تقویت کنند که در آینده به علانق جامعه و محیط زیست توجه کنند - و مستقیماً به جنگ فقر بین المللی بروند - بلکه به دنبال خشنود نمودن توقعات سرمایه‌گذاران مالی میباشند که به دنبال بدست آوردن هر چه سود بیشتر در کوتاهترین زمان ممکن هستند.

این به این معنا نیست که سرمایه‌داران به دنبال هر چه بهتر کردن تکنیک و تولیدات جدید نیستند، آنها این را با سرعتی زیاد و گستردگی بالایی که هرگز رخ نداده است، حداقل در شاخه‌های خاصی از صنعت و در کشورهای خاصی ثابت کرده اند. اما آنها قادر نیستند که به صورتی کامل تمامی آن تولیدات اجتماعی جهانی و قبل از هر چیز آن منابع مهم، کار انسانها را به کار گیرند - امری که مانند لنت ترمزی برای رشد جامعه عمل میکنند.

معاملات بر اساس مناسبات ذهنی (انگلی)

(Speculation)

نقش هر چه چشمگیرتر سرمایه‌های مالی در اقتصاد سرمایه‌داری نه فقط به معنای تمرکز کامل بر علانق کوتاه مدت برای کسب سود، با نتایجی نابودکننده برای طبقه کارگر و در مجموع برای اقتصادی بارور میباشد، بلکه قسمت بزرگی از آن سرمایه‌به اقتصادی مولد یاری نمیرساند. این سرمایه‌ها به صورتی ساده در دنیای دیگری، دنیایی که میتوان یک قمارخانه جهانی نامید سرمایه‌گذاری میشود.

یک مثال: ارگانی موسوم به "معاملات ارزی" در سال ۱۹۷۷ روزانه ۱۸،۳ میلیارد دلار سرمایه گذاری کرد. این همان سیاستی بود که برای نظم دادن به سازماندهی معاملات جهانی، سرمایه گذاریهای غیر مستقیم و برخی مسائل دیگر مورد نیاز بود. بیست سال بعد این ارگان، که در همان سال به قمارخانه ای جهانی تبدیل شده بود، روزانه مبلغ نجومی ۱۴۹۰ میلیارد دلار سرمایه گذاری کرد. در سال ۱۹۹۷ در ازای هر دلاری که در اقتصاد جهانی تولید سرمایه گذاری شد، ۲۰ تا ۵۰ دلار در قمارخانه های جهانی در گردش بود. یک مقایسه: ۱۴۹۰ میلیارد دلار تقریباً ۱۰ برابر بیش از تولید ناخالص داخلی سالانه سوئد میباشد. به عبارت دیگر روزانه مساوی با ده برابر اقتصاد سالانه سوئد صرف معاملاتی میشود که بر اساس این سرمایه گذاریها، بر اساس مناسبات انگلی (Speculation) بنا شده است.

اینجا صحبت بر سر سرمایه گذاریهای بسیار کوتاه مدت است - از دقیقه گرفته تا چند ساعت، چند روز و یا حداکثر چند هفته. در مونیترهای خود قمارخانه های جهانی را جستجو میکنند و با سراسر جهان بر سر یک دهم اختلاف سود بازی میکنند. یک روز با سهام کمربند مکزیکی، روز بعد املاک اروپایی، سومین روز دلارهای آمریکایی، چهارمین روز.....

در رابطه با این بازی هیستریک باید به دو مطلب اشاره کرد. اولاً: این گونه معاملات نتیجه تکامل یک تکنیک و یا جهانی شدن سرمایه نیست. البته این تکنیک جدید نقش بزرگی را در جریان جابجا کردن سرمایه این قماربازان بازی میکند. وقتی که پول و اوراق بهادار در عرض یک ثانیه از طریق یک مونیتر، با فروشندهی در استکهلم و خریداری در سنگاپور، صاحب عوض میکند، این قماربازان میتوانند بصورتی پیوسته سرمایه گذاری کنند، در حقیقت چندین بار در روز. اما این تکنیک جدید نه انجام این معاملات را باعث بوده و نه پایه ای برای گسترش آن. به جای آن میتوان گفت که دلیل اصلی کسادى در تجارت بوده است که در دهه های ۷۰ به روشنی در سیستم جهانی سرمایه ادری پدیدار شد. امروزه سرمایه های بزرگتر در دست تعداد کمی متمرکز شده است. اما تمام این سرمایه ها بازاری برای سرمایه گذاری در اقتصاد بارور و مولد بازاری پیدا نمیکند، اولاً به دلیل اینکه از تولید بیش از حد بیمار گونه و دوماً از افزایش سریع تمرکز سرمایه رنج میبرند. این امر بخصوص این را امکانپذیر نموده است که سرمایه بر روی قسمت بزرگی از نتیجه تولید دست بگذارد، مسئله ای که به صورتی نسبی قدرت خرید را در سطح جهانی کاهش داده است.

در سال ۱۹۹۷ اقتصاددانان آمریکایی آنه کولاموسکا (Anne Colamosca) و ویلیام ولمان (William Wolman) در کتاب خود:

Judas ekonomi kapitalets trium och förräderiet

"اقتصاد کلیمی - پیروزی سرمایه و خیانت بر علیه کار" مینویسند "ما بزودی مالک اقتصادی جهانی میشویم که فقط فروشنده دارد ولی از خریدار خبری نیست".

Wolman و Anne Cola ادعا میکنند که برتری بیش از حد سرمایه در مبارزه طبقاتی تا آندرجه طبقه کارگر جهانی را به عقب رانده است که در دراز مدت خریداران کافی برای تمامی آن کالاهایی که برای فروش عرضه میشود وجود ندارد. سرمایه داری از خودش پذیرایی میکند و همزمان شاخه ای را قطع میکند که خودش بر روی آن نشسته است، به دلیل اینکه بدون خریدار، هیچ فروشنده ای وجود ندارد. یکی از دوگانگیهای سرمایه داری.

در شرایط تولید بیش از حد مزم - یا اضافه ظرفیت مزم که در حال حاضر نامیده میشود، به حق باید گفت که کمپانیها برای انبار کردن تولید نمیکنند بلکه به جای آن ظرفیت تولید را کاهش میدهند - سرمایه گذاریها در تولیدات موثر و مفید سود کافی برای آنها ندارد، و به همین دلیل سرمایه به انجام معاملات بورسی و ذهنی روی میآورد.

به عبارت دیگر معاملات بر اساس مناسبات انگلی از تضادهای درونی سرمایه و بخصوص تضاد میان سرمایه و کار ناشی میشود. این همان پوسیدگی و زوالیست که لنین در کتاب خود به نام "امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری" به عنوان نشانه ای از آن نام برد. آیا این یقیناً نشانه ای از فساد نیست که بخش بزرگی از سرمایه به جای اینکه جامعه را خشنود سازد، به انجام معاملاتی دست بزند که هیچ سودی به حال جامعه ندارد؟

انجام معاملات بر اساس مناسبات انگلی یا بورس بازی توسط تغییر سیاست نئو لیبرالها در دهه سالهای ۱۹۷۰ در انگلستان و آمریکا آغاز و سپس به تمام جهان جهان سرمایه داری تزیق شد. این گونه معاملات به صورتی داوطلبانه در سوئد آغاز شد. در سوئد در دهه های ۱۹۸۰ دادن اعتبار و تنظیمات مالی (چاره جوییهای که یک کشور جهت کنترل یا تأثیر گذاری بر روی پرداختیهای خود به خارج و یا داخل کشور بخاطر جلوگیری از فرار سرمایه ها اتخاذ میکند) لغو شد. به دنبال این جریان بحران مالی شدیدی آغاز شد.

اتخاذ این سیاست از جانب بانک جهانی به سوند و به کشورهای جهان سوم تحمیل شد. بانک جهانی و بانک ذخیره های مالی بسیاری از کشورهای جهان از جمله کشورهای جهان سوم را مجبور نمودند که قوانین مالیاتشان را تغییر دهند، در غیر اینصورت به آنها وامی داده نمیشد.

همانطور که همه میدانند علت و معلول نه فقط در تضادی مطلق، بلکه در رابطه ای دیالکتیکی دو جانبه با یکدیگرند قرار دارند. در عین حال این مهم است که بر روی این امر تاکید نمائیم که تنظیمات مالی نقطه شروعی برای گسترش معاملات بر اساس مناسبات انگلی یا بورس بازی نبوده، اگر چه در پیش برد آن نقش داشته است. دلیل اولیه آغاز این جریان این است که تولید بیش از ظرفیت مزمن باعث تولید بیش از اندازه سرمایه میشود. این سرمایه باید امکاناتی پیدا کند که خود را به جز از طریق سرمایه گذاری مستقیم در فعالیتهای تولیدی گسترش دهد. تنظیمات سیاسی پاسخگوی احتیاجات سرمایه داری که روزانه بیمارتر و بیمارتر میشود نیست. این است سیاست بیمار سرمایه داری.

دوما: معاملات بر اساس مناسبات انگلی یا بورس بازی پدیده ای نیست که بالای سر تولید بارور دور بزند، بلکه دارای این قابلیت است که سرمایه را تغییر شکل بدهد بدون اینکه به آن وصل باشد.

این گونه معاملات ارزشی ایجاد نمیکند و بنابراین نمیتواند تغییری در فرم سرمایه ایجاد کند. آن سودی که از طریق اینگونه معاملات بدست میاید تنها حاصل تقسیم دوباره کالای تولید شده اضافی بوده و آن سودیست که در جریان تولید مفید حاصل میشود. این فروش ارزش اضافیست، چرا که در سیستم سرمایه داری این تبدیل ارزش اضافیست که تولید ثروت میکند و ارزش اضافی تنها حاصل کار انسانیست. بهره، سهام، اسناد معاملاتی، و هر اصطلاح دیگری که وسایل مالی نامیده میشوند فقط کاغذهایی به حساب میآیند که بوسیله آن صاحبان آنها این حق قانونی را دارند که از اضافه تولیدی که از کار انسانی به شکل کالا - و تولیدات خدماتی بوجود آمده سود ببرند.

در جامعه، تولید اضافی تنها به دو صورت استفاده میشود. بخشی از آن خرج و بخش دیگرش سرمایه گذاری میشود. معاملات ذهنی و یا انگلی (Speculation) میان بری بر سر راه فروش ارزش اضافیست. اما این همچنین نشانه ایست بر اینکه سرمایه داری به صورتی پیوسته خود را به دور خود گره زده و مانعی را تشکیل میدهد بر سر راه پیشرفت جامعه. از نقطه نظر اجتماعی البته این بهتر بود که این پولها در راه سرمایه گذاریها، مصرف، بالا بردن حقوق کارگران و اینکه ظرفیت تولید را نه تنها زمانی که به تولید کالاها، بلکه آنچیزی که به گسترش رفاه اجتماعی، فرهنگ، محیط زیست و غیره و غیره مربوط میشود صرف میشود. اگر بخواهیم از جملات لنین استفاده کنیم: معاملات ذهنی و یا انگلی (Speculation) یکی از نشانه های سرمایه داری در مرحله امپریالیستی در شرایط پارازیتی و پوسیدگی خود است.

یک دام طراحی شده برای فقیران

افزایش انفجار آمیز بدهکاریهای کشورهای فقیر به بانکها و انستیتوهای مالی در کشورهای ثروتمند، به این معناست که غذا را از دهان بدبختترین آن بدبختها بیرون کشیده و کتاب مدرسه را از دست فرزندان آنها بدر آوریم.

یک مثال اوگانداست. اوگاندا در سال ۱۹۹۵، ۲۶۰ دلار برای هر نفر جهت دادن خدمات درمانی پرداخت کرد اما ۳۰ دلار برای هر نفر جهت اینکه وام خارجی خود را بپردازد.

این گزارش در روزنامه تایمز هند (Times of India) منتشر شد و سردبیر روزنامه در یکی از نظراتشان مینویسد:

"بدهکاریهای کشورهای صحرای جنوبی مبلغ باور نکردنی ۲۱۱ میلیارد دلار است. این بیش از دو برابر مبلغیست که این قاره سالانه صادر میکند و منجر به وضعیتی شده که ۵۷ درصد از کمکهای کشورهای خارجی به سرعت به کشورهای وام دهنده باز میگردد. سازمان پول جهانی دریافت کننده اصلی این مبلغ است. سال ۱۹۹۳ دولتهای آفریقایی ۳۰۰ میلیون دلار بیش از آنچیزی که باید به سازمان پول جهانی میپرداختند پرداخت کردند."

امروز بحران بدهکاری شرایطی کاملا متزلزل را در جهان سوم ایجاد نموده است. در بسیاری از کشورها ۵۰ درصد از بودجه دولتی صرف پرداخت بدهکاریهای خارجی میشود، و این بدین معناست که در مجموع پولی برای خدمات درمانی، تحصیلات، مبارزه با فقر و دیگر ضروریات اجتماعی باقی نمیماند.

بحران بدهکاری از بحران نفتی سالهای ۱۹۷۳ - ۷۴ سرچشمه میگیرد. اعضای تولید کنندگان نفت در اوپک (OPEC) قیمت نفت خام را به صورت حیرت آوری افزایش دادند، مسئله ای که در آنزمان با رکود عمیق اقتصادی در اقتصاد جهان سرمایه داری مصادف شد - بله، این کاملا غیر عادی بود، به دلیل اینکه دقیقا در آغاز دهه ۷۰ بود که دوران رونق طولانی بازار اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم نزول کرد.

افزایش قیمت نفت وضعیت اقتصادی کشورهای سرمایه داری را هر چه کسادتر نمود و همزمان آنها مبالغ هنگفتی را به کشورهای تولید کننده نفت، بخصوص کشورهای واقع در خلیج فارس سرازیر میکردند. اما تعداد بسیاری از این کشورها از جمله عربستان سعودی، کویت، قطر، امارات متحده عربی و غیرو، امکان این را نداشتند که این ارقام نجومی را مصرف کنند، گروه کوچکی زندگی به دغدغه و لوکس خود را داشتند، چرا که پول نفت فوراً در بانکها و انستیتوهای مالی در کشورهای امپریالیستی پس انداز میشد. میتوان گفت که امپریالیسم پولهای خود را پس میگرفت، اما به جای اینکه مانند گذشته در جریان اقتصاد مولد به گردش درآیند، از جمله پرداخت حقوق، از شاخه مالی سر درآوردند. نوعی تقسیم دوباره. مسئله این بود که در آن شرایط اسفبار اقتصادی جایی برای سرمایه گذاری این مبالغ نجومی در اقتصاد سرمایه داری بیمار نبود. شرایط سرمایه گذاری در کشورهای امپریالیستی فوق العاده اسفناک بود. به عبارت دیگر باید به دنبال محلی دیگری برای سرمایه گذاری گشت. جواش دادن وامهای سخاوتمندانه به کشورهای فقیر، جایی که شرایط اقتصادی در دوران صعودش نوعی از پیشرفت اقتصادی را عامل شده بود و در ضمن آزادی از بند استعمار در بسیاری نقاط طبقه ثروتمندی را بوجود آورده بود که به پول نیاز داشتند.

مدیران شرکتهای معظم مالی بر این عقیده بودند که در کشورهای فقیر پول برای بدست آوردن وجود دارد. به عبارت دیگر در آنجا چاله ای کنده اند. آنها پولهای نفت را با شرایط به ظاهر منصفانه به دولتهای جهان سوم وام دادند، اما همانطور که همه میدانند تمامی این وامها باید با بهره پس داده میشد. این باعث شد که کشورهای فقیر و قبل از همه فقیرترین آنها در کشورهای جهان سوم تجربه ای تلخ را بیازمایند. در آغاز دهه های ۱۹۸۰ زمان پس دادن وامها فرا رسید. ولی در آن شرایط، بخصوص قیمتها در بورس مواد خام (در این مورد در صفحات بعد بیشتر گفتگو میکنیم) کاهش یافت و به دنبال آن نرخ بهره ها بشدت بالا رفت. بسیاری از دولتها برای اینکه بتوانند آن وامهای قدیمی را پس بدهند مجبور شدند که دوباره وام بگیرند، البته با شرایطی بدتر.

در آغاز دهه های ۱۹۸۰ سطح اولیه بهره ها و قبل از هر چیز نرخ بهره ها در آمریکا که حدود ۶٪ بود به دلیل افزایش بهره ها در آمریکا به حد ۱۶ تا ۱۷٪ رسید. بازی چرخ و فلک دوباره آغاز شد. برای هر سالی که میگذشت کشورهای فقیر مبالغ هر چه بالا و بالاتری را به بانکهای کشورهای ثروتمند میپرداختند، اما مجموعه بدهکارها بیشتر و بیشتر میشد اگر چه اقساط پرداخت میشد. در سال ۱۹۸۲ مجموعه بدهکارهای کشورهای فقیر تا ۷۸۵ میلیارد دلار بالا رفت. ۱۰ سال بعد سطح این بدهیها به ۱۳۰۰ میلیارد دلار رسیده بود.

در آغاز دهه های ۱۹۸۰ پس از اینکه بحران بدهیها سرعت گرفت، کشورهای فقیر ماهانه به صورتی میانگین و هر ماهه ۱۲،۵ میلیارد دلار قسط و بهره به بانکهای کشورهای ثروتمند پرداخت کرده اند و این برابر با مقدار بودجه ایست که مجموعه کشورهای جهان سوم ماهانه صرف خدمات پزشکی و تعلیم و تربیت میکنند. حقیقت این است که فقیرترین منطقه در جهان، جنوب صحرا واقع در آفریقا، طی دهه های ۱۹۸۰ تبدیل به صادر کننده سود شد. در این روند مبالغی که به شکل بهره و اقساط از کشور خارج شد، بیش از مبالغی بود که به شکل کمک خارجی، وام جدید، سرمایه گذاریها و عایدیهای صادراتی به کشور وارد شد. وضعیتی اسفبار.

در موزامبیک ۶۰٪ از مردم توان خواندن و نوشتن ندارند. با اینحال حجم پرداخت بدهیها برابر است با بودجه ای تعیین شده در شاخه آموزشی - و با اینحال موزامبیک از جمله کشورهاییست که تصور میشود که بر روی وامهای خود کنترل دارد. در پرو ۴۹ درصد از مردم بیسواد و زیر خط فقر زندگی میکنند. با اینحال ۲۷،۵٪ از درآمد صادراتی پرو صرف پرداخت بدهیها میشود.

در سال ۱۹۹۹ کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد جلسه ای را در ژنو تشکیل داد. در این جلسه سازمان ملل گزارش مخصوصی را در مورد بحران بدهیها که او آنرا به نفرینی بر سر کشورهای فقیر جهان نامید منتشر کرد. این گزارش نشان میدهد که امپریالیسم کشورهای فقیر را از نظر سیاسی و اقتصادی از طریق وامهای خود تبدیل به برده های خود نموده است. شکلی از بردگی که مانع پیشرفت اقتصادی آنها شده و میلیونها و میلیونها انسان را فقیرتر، بیمارتر، بیسوادتر و در بدترین شکل به مرگ محکوم میکند. این گزارش مورد استقبال نمایندگان کشورهای ثروتمند جهان قرار نگرفت. نمایندگان امپریالیستها با کمال میل در مورد حقوق بشر - اما به شکل رسمیش و زمانی که بتوان آن را از نظر سیاسی مورد استفاده قرار داد - بر علیه رژیمها و دشمنان سیاسی خود صحبت میکنند. اما حق داشتن زندگی در بیانیه حقوق بشر سازمان ملل مورد تایید قرار گرفته است. در بخش ۲۵ و ۲۶ نیز از جمله بر سلامتی، داشتن مسکن، آموزش و پرورش، کار و خدمات درمانی به عنوان یک حق مسلم انسانی تاکید شده است.

اما برای نمایندگان امپریالیستها زمانیکه صحبت بر سر سود است حقوق بشر کمترین تفاوتی نمیکند. دریافت بدهیها مهمتر از حقوق انسانها و زندگی آنهاست. برای امپریالیستها بردن هر چه سود بیشتر اولین حق انسانهاست.

یک تجارت غیر عادلانه

امپریالیستها پس از جلب کشورهای فقیر به دام وامهای خود، آنها را به چرخشی باطل به دور دایره ای بی پایان مجبور مینمایند. آن کشورهایی را که نمیتوانند وام خود را پرداخت کنند - تقریباً تمام آنها - مجبور میکنند که برنامه های اقتصادی خود را به عنوان یک پیش شرط جهت دریافت وامی جدید و سرمایه گذاریهای مالی مختلف تغییر دهند. در راس این باج گیری امپریالیستی بانک جهانی قرار دارد که ما در آینده به بحث در این مورد باز خواهیم گشت.

متناسب کردن برنامه های اقتصادی به این معناست که به آن کشورهایی که بیش از همه بدهکارند فرمان داده میشود که هر چه بیشتر بر روی مواد خام برای صدور به کشورهای امپریالیستی سرمایه گذاری نمایند. مقصود اصلی این بود که از این راه آنها پول دریافت کنند و بتوانند وامهای خود را پرداخت کنند، اما همانطور که گذشت زمان نشان داد کاسه دیگری پشت نیم کاسه خوابیده بود. چه اتفاقی رخ میدهد زمانیکه تعداد بسیاری بزرگی از کشورها همزمان اجازه میدهند که کشاورزی کوچک و صنعت داخلی کوچکشان سقوط کرده و به جای آن بر روی مواد صادراتی مانند پنبه، کاکائو، قهوه، ذرت، شکر، لاستیک، سیگار، مس و هر چیز دیگری از این دست سرمایه گذاری کنند؟ بله، دسترسی به این مواد به صورتی شگفت انگیز افزایش میابد ولی تقاضا به همان نسبت افزایش پیدا نمیکند - و چرا بکنند؟ - امپریالیسم این چنین میخواهد و دقیقاً همین اتفاق هم افتاد، دقیقاً بر اساس طرحهای مودیان و پشت پرده آنها.

کشورهای بشدت مقروض در اصل زمانیکه "برنامه های اقتصادی خود را جهت رهایی از دام بدهکاریها متناسب نمودند"، زیر پای خود را برای خودشان خالی کردند. اگر چه آنها واقعا به حجم صادرات خود افزودند، ولی درآمد مواد صادراتیشان از طریق کاهش قیمت مواد اولیه و قبل از هر چیز کاهش بازدهی معاملاتشان سقوط کرد، در ضمن در همان زمان که قیمت کالاهای خام پایین آمد قیمت صنایع وارداتی افزایش یافت.

ارقام تکانهنده اند. بین ۱۹۸۰ و ۱۹۹۹ قیمت مواد کشاورزی که کشورهای جهان سوم به بازار جهانی صادر کردند به صورت میانگین ۵۰٪ و قیمت تولیدات مواد خام آنها تا حد ۳۰٪ سقوط کرد. همزمان شاخص قیمت صادرات کشورهای صنعتی به جهان سوم، همان به اصطلاح MUGV5 INDEX 1 بیش از ۲۵٪ درصد افزایش یافت. قیمت پنبه برای مثال از بیش از ۳ دلار در هر کیلو به ۱ دلار کاهش یافت. به عبارت کشورهای تولید کننده پنبه برای بدست آوردن همان مقدار درآمد صادراتی باید تولید خود را سه برابر، و برای اینکه بتوانند مانند گذشته به همان اندازه تولیدات صنعتی بخرند باید تقریباً آترا چهار برابر میکردند. یک امر غیر ممکن؟؟ نه کاملاً!!!!!!...

بسیاری از کشورها کوشش کرده اند و تعدادی هم موفق شده اند. اما نتایج آن برای همگی یکسان و نابود کننده بوده است. برای موفق شدن، آنان را مجبور ساختند که تمامی نیروهای مولد داخلی را بر روی صادرات متمرکز نمایند، امری که تولیدات غذایی داخلی و پیشرفت اقتصادی داخلی را به صورتی منفی تحت تاثیر قرار داد. این روش آنها را به برده بازار جهان سرمایه داری، برده امپریالیستها تبدیل کرده است. نوعی بازگشت به دوران استعمار.

البته در این نظم برده داری برنده ای هم وجود دارد. به این ترتیب یک گروه کوچک متشکل از ۱۵ شرکت مختلف و بزرگ جهانی کنترل ۲۰ نوع کالای کلیدی را که در جهان سوم تولید میشود در دست دارند. آنها ۹۰٪ از معاملات گندم، ۷۰٪ از معاملات برنج، ۸۰٪ از معاملات قهوه و چای، ۹۰٪ از معاملات پنبه، ۹۰٪ از معاملات تنباکو، ۸۰٪ از معاملات مس، ۹۰٪ از معاملات چوبهای گران قیمت، غیرو و غیرو را کنترل میکنند. این سودهای نجومی و غیر عادلانه به حساب بانکی این شرکتها سرازیر میشود - بله، این شرکتها هستند که در کنار بانکهای امپریالیستی و رشوه خواران برندگان این دام گذارینند. با کمک این تله گذاری و باج گیری، کمپانیهای امپریالیستی به صورتی بیرحمانه موفق شده اند که کارگران و کشاورزان فقیر جهان را استعمار نمایند.

اکنون این شیوه نابرابر و غیر عادلانه معاملاتی تنها به اداره روابط بازاری محدود نمیشود. شرکتهای چند ملیتی موفق شده اند که در چهارچوب قوانین سازمان تجارت جهانی و از طرق دیگر قراردادهای معاملاتی - به عنوان مثال قراردادهای موسوم به "قراردادهای چند گانه ایفا" که تمامی تجارت پارچه و لباس را تنظیم میکنند، قوانینی را وضع کنند که تنها و به هزینه کشورهای تولید کننده مواد خام، به تولید کشورهای

صنعتی یاری نماید. این نابرابری و شرایط تجارت غیر عادلانه سالانه ۵۰۰ میلیارد دلار برای کشورهای فقیر خرج برمیدارد، رقمی که ۲۰٪ از تمامی تولید ناخالص داخلی BNP آنان را تشکیل میدهد. وقتی سخن از استعمار به میان میاید!!!!!!!

شاخه کشاورزی بخش دیگری را برای خودش تشکیل میدهد. کشورهای فقیر بوسیله امپریالیستها تقسیم شده اند که موادی را - مانند کاکائو، چای، پنبه، برخی از انواع سبزیجات غیرو و غیره - تولید کنند که کمتر متناسب با بازار اروپا و آمریکای شمالیست. اما زمانیکه به موادی که میتواند در اروپا و آمریکای شمالی تولید شود، به خصوص زمانیکه به تولیدات اساسی از انواع مختلف آن مربوط میشود، در بازار را که آزاد نامیده میشود بوسیله گمرکها و دیگر انواع محدودیتهای تجارتی و بخصوص با دادن کمکهای دولتی به تولید کنندگان خودی، به روی کشورهای فقیر میبندند. مقدار کمکهای مالی که کشورهای صنعتی به کشاورزی خودی میدهند سالانه بالغ بر رقم نجومی ۳۶۰ میلیارد دلار میشود، رقمی بالاتر از تمام تولیدات ناخالص داخلی BNP آفریقا.

با اینحال کشورهای امپریالیستی و بخصوص اتحادیه اروپا، خود را با دادن کمکهای مالی و حمایت کشاورزان خودی، امری که کاملاً در تناقض با رقابت آزادی که لیبرالهای مدرن به زیبایی از آن سخن میرانند، خشنود نمیسازند. آنها اضافه تولید حمایت شده خود را در بازارهای کشورهای جهان سوم به قیمتی ارزان به فروش میرسانند، سیاستی که مانع رقابت آزاد در بازارهای آنجا میشود. کشاورزان مجبور میشوند که از تولید مواد پایه ای، به دلیل اینکه قادر به رقابت با کالاهای ارزان وارداتی و آن حبوبیات صادراتی که کمپانیهای امپریالیستی بدنبالش هستند، دست بردارند.

این نظم به این امر منجر شده است که امروز تمامی صنعت کشاورزی کشورهای جهان سوم وابسته شده و به وارد کننده بزرگی از مواد غذایی تبدیل شده اند. آنها کاکائو و تنباکو برای صدور تولید میکنند، اما نمیتوانند به مردم خود غذا برسانند. این یکی از چند روش غیر منطقی امپریالیستهاست.